

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – 15 اکتوبر 2011

قرص مهتاب و خواب خراب

ستاره ریزه گک پالوی ماتو
مَرَه از عشقکایت کی میبرد خو

بیا که زندگی بیش از دمی نیست
بیا یک دم به پیشم، همدم شو

طنز کله ملادان

بیانید که اول به اول همین دوبیتی – و باصطلاح غلط "چاربیتی" – را بشگافیم!!!:

بیت اول یعنی "ستاره ریزه گک پالوی ماتو" مَرَه از عشقکایت کی میبرد خو" را همه میشناسیم و میدانیم که از زبان مردم ما بار بار و به تکرار شنیده شده است و آنان که چار پیراهن بیشتر پاره کرده و بگفته استاد مسلم سخن دری "ابوالفضل بیهقی" – که از اُمّهات استادان و از اوستادان اوستادان زبان دری و از مفاخر سرزمین مبارک خود ما "افغانستان مقدس" میباشد – در "حضرت کابل" و باصطلاح امروزیان "کابل جان" زندگانی کرده اند این بیت را حتماً از زبان که و مه شنیده اند. ولی آنانی که نشنیده اند، لطفاً و "خدای پجات" – یعنی روی خدا را دیده و قبول کنند که این بیت جزء و بلکه "نصف برابر" دوبیتی میباشد، که بیت دومش همین دم از آرشیف ذهن و حافظه ام "دلیت" گشته است – و می بینید عزیزان بجان برابر که در همین صبح مردان هم "ماروفی صایب" لغت میبراند و اصطلاح "کمپیوترچی" ها را استعمال میکند؟؟؟

ماروفی صایب محترم!

حالا که حافظه بی پیر و کمزورت قد نداد – یعنی که ناف حافظه ات رفت – و بیت دوم این دوبیتی به یادت نیامد، چه خاکی را به سرت باد میکنی؟؟؟

دیدم که ماروفی صایب هم خود را کم نیاورد و بیت دومش را از خود جور کرد – یعنی که از گل جور کرد!!! کس نمیداند، شاید همین دوبیتی در همین شکل و صورت و هیئت و ... بالا که از نظر خواننده ارجمند گذشت، زبان به زبان بگردد و روزی عام گردد؛ خدا داند!!! در هر صورت بیت دوم بر سیل اجبار از طبع "ماروفی صایب" تراویده است، چون چنان که میدانیم "ماروفی صایب ما" یک شینگ شاعر هم هست و اگر "شاعر" نباشد، "ماعر" خو حتماً هست و نپرسید که "ماعر" یعنی چی؟؟؟

"ماعر" یعنی "شاعر"ی که "شین" آن به "میم" تبدیل شده باشد و ازین سلک کلمات مبهم را که در اصطلاح "مُهمل" نامند همیشه در زبان مُحاوره استعمال میکنیم. مثلاً:

– وقتی در خانه میزبان نان دیر تر رسید میپرسیم:

« مثلی که نان دَرَک نداره؟؟؟ »

- یا چون بخواهیم چیزی را حتماً و بالاجبار بالای کسی بقبولانیم، میگوئیم:

« چون مون نداره، باید بُخوری!!! »

« چون و مون نگو، باید بُری!!! »

« چون و مونه نمشناسم، باید بُمُری!!! »

البته مثال آخرین در حد حضرت "عزرائیل" صادق می افتد و در حد کسانی که از "عزرائیل" پس نمیمانند و حتی از آن حضرت یک "پخته بر" بالاتر هم هستند!!! و نگوئید که "پخته بر" یعنی چی؟؟؟ "یک پخته بر بالاتر از عزرائیل" یعنی "کسی که بدون حکم و اراده عزرائیل هم قیض روح میفرماید!!!!" و در همین زمانه نحس ازین سیاق "چوچه خوران" و "چوچه خورها" در مُلک مظلومی بنام "اوغانستان" بسیار زیاد هم سراغ میگردند!!!!!!

میبینید عزیزان که گپ در کجا بود و به کجاها کشید و "درختها" از "ده" فرسنگها فاصله گرفتند؟؟؟

یعنی که همان ضرب المثل

« ده ده کجا و درختا ده کجا؟؟؟ »

(ده در کجا و درختها در کجا؟؟؟)

مصدق یافت؟؟؟

اصلاً میخواستیم راجع به "مهتاب" بنویسم؛ مهتاب جهانتاب که امروز صبح کیفش را کردم و از دیدنش روح و روان و مشام جانم تازه گشت. نمیدانم! نمیدانم! که خوابم پوره شده بود و یا اینکه همین طنز و منر "تاطنز" - یعنی همین شیر "بی یال و بی دُم" - باعث گردیده بود، که "از خَوِ خیستم"، دیدم که شعاع روشنی در دیوار افتاده است. از جای بلند شدم - "از جای بلند شدم" به معنای واقعی و معمول و معقول دری خود ما و نه بر وجهه ای که ایرانیان معمول میدارند - و سر جای نشستم و قرص مدور و "تابه مانند" ماهتاب را دیدم؛ و دیدم که در طرف چپ در فاصله چند قدمی - البته چند قدمی آسمانی و نه چند قدمی خود ماها!!! - یک دانه ستاره خردترک و خوشنمای و روشن هم میدرخشد و باصطلاح "لغتیرانها"، "در تالو و پرتوافشانیست" همان بود که آن بیت عوام ما بیادم آمد که :

ستاره ریزه گک پالوی مآو

مَره از عشقکایت کی میبرد خو

هزاران آفرین بر زبان عامیانه فرستادم و اذعان کردم - یعنی اقرار بزبان و تصدیق با قلب کردم - که زبان مردم عوام ظرافتها و کیفیاتی را درک و بیان میکند، که زبان ادب و ادبیاتیان و اهل خیرت خوایش را هم دیده نمیتواند!!! و همینکه علمای جَدید مُعاصر علم زبان - یعنی "زبانشناسان" - گفته اند که "اصل زبان، زبان مُحاوره و گفتار است"، واقعاً که راست هم گفته اند. راست گفته و هرگز و ابدأ عبث نگفته اند که "زبان نوشته" و "زبان مکتوب" و "زبان تحریر" - که "زبان ادبی" هم پنداشته میشود - زبانست بسیار جدید، مُستحدث و به تناسب عمر زبان گفتار در حکم هیچ!!! و عجائب و غرائب زمانه ما را نگر که همین "زبان مکتوب" که چوچه خانه زاد "زبان گفتار" است، بر همه چیز حکم میچلاند؛ حتی بر "زبان گفتار" بیچاره نیز!!!!!!!!!!!!!!

تا طنز آینده، به خیر و سلامت!!!

تذکرات:

- خواننده ارجمند یقیناً متوجه گردیده است، که سطور بالا آمیخته با هیئت زبان خوشنمای عامیانه کابلی نوشته شده، که حضرت خداوندگار بلخ - مولانای بزرگ - هشت صد سال پیش از امروز در "نی نامه" خود فرمود:

هر کسی کو دور ماند از اصل خود

باز جوید روزگار وصل خود

یعنی ما که از نیستان "افغانستان" دور مانده ایم، گله و قصه و حکایت و شکایت و صغیر و نفیر
ما چون "نای"، از همان "نیستان" است!!!!!!!

- خواننده گرانقدر نوشته هایم باز هم توجه فرموده است، که این بار برخلاف عادت از شرح اصطلاحات عامیانه
منصرف گشته ام و ندانم و نپرسید چرا؟؟؟

- بیت دوم را در اول در شکل "بیا که زندگانی یک دو روز اس بیا جانا به پیشم، همدم شو"
سروده بودم، مگر بعداً صورت دومی خطور کرده در دلم تخت نشست و همانش را معنون ساختم. ورنه بر
سیاق حالت اولی این طور مینویشتم:

ستاره ریزه گک پالوی مآتو مَرَه از عشقکایت کی میبرد خَو
بیا که زندگانی یک دو روز اس بیا جانا به پیشم، همدم شو